

مدخلی بر جامعه‌شناسی علم و معرفت در ایران

○ سید یعقوب موسوی
استادیار دانشگاه الزهرا

علم و نهادهای علمی در کشورهای اسلامی و از جمله در ایران به‌ویژه طی قرن‌های نخست پس از ظهور اسلام، از جمله موضوعات مهم و تعیین‌کننده‌ای است که کوشش‌های فوق‌الذکر تاکنون توانسته است تنها ابعاد محدودی از تمامی آنچه که واقعیت داشته است را روشن کند. علی‌رغم آثار موجود تاریخی، فلسفی و اجتماعی در این زمینه، آنچه که در نگاه نخست سبب می‌شود که محصولات تحقیقی پیشینیان وافی به مقصود نباشد، عدم استفاده لازم از روش معتبر علمی و اعمال نقد و ارزیابی بایسته در این خصوص بوده است. سیر تحول علوم و اندیشه‌ها در تاریخ اجتماعی کشورهای اسلامی پیوسته با دو رویکرد متفاوت رو به رو بوده است. رویکردی که تمایل داشته است با طرح و نقل گذشته پرافتخار تمدن علمی و فرهنگی در جوامع اسلامی شکوه و افتخار آنان را به ایشان بازگردانده و مانع از انقطاع فرهنگی بین نسل‌ها باشد. رویکرد دیگر در اندیشه آن بوده که با طرح بحث از ذخائر و میراث علمی پیشینیان ابزارهای تاریخی و نیز تجهیز فرهنگی از نوع سیاسی را تدارک بیند. نظرگاه‌های فوق هر یک منجر به تولید آثاری قابل تامل در این قلمرو شده‌اند. اما کمتر نوشته و تحقیقی در میان است که در آن شناخت جامع و نیز نقادانه از روند علم‌گرایی و دانش‌زایی یا نوآوری‌های نظری و تجربی دانشمندان سده‌های نخستین پس از

اسلام در کشورهای اسلامی از جمله ایران ارائه شده باشد. این موضوع خود ناشی از علل و عواملی است که فضای عمومی پژوهش علمی در این ارتباط و نیز نوع روش‌شناسی به کار گرفته شده را توجیه می‌نماید. محدود بودن نگاه تاریخی و جامعه‌شناختی به موضوع ساخت دانش و معرفت تاریخی در گذشته مسلمین، نبود نگاه اصلاح‌طلبانه، در بین محققین در زمینه بازشناسی میراث تاریخی و آمیختگی چهل و تعصب با انگیزه‌های پژوهشی در مجموع سبب شده است که موضوع شناخت بنیادهای علم در گذشته تاریخی

۱ - سرنوشت نهاد علم در جامعه ایرانی و به‌ویژه علل و عوامل افول آن در سده‌های اخیر از جمله موضوعاتی است که در دوران معاصر مورد توجه نویسندگان، محققان و مصلحان اجتماعی و نیز بسیاری دیگر از علاقمندان به ترقی و توسعه کشور قرار داشته است. در دوران جدید با تحول در ارکان و مبانی علم در مغرب‌زمین و شکوفایی انواع معرفت بشری در جوامع غربی این سؤال پیوسته از سوی اندیشمندان و توسعه‌خواهان ایرانی مطرح شده است که چرا و چگونه جامعه ایرانی نتوانست کیان پرافتخار خود را در تولید دانش و تمدن علمی برای قرن‌های بعد حفظ کند و این که چگونه و چرا شکوفه‌های دانش و تجربه علمی پس از یک دوره کوتاه طلایی رو به خزان نهاد و عقب‌ماندگی و در نهایت تحیر در قبال رشد علم غربی نصیب مردم ما شد. پاره‌ای از نویسندگان عقب‌ماندگی در روش علمی، پاره‌ای دیگر عدم آمادگی ساختاری جامعه ایرانی برای درونی کردن هنجارهای

علمی و عده‌ای نیز سطره اصول و قواعد فکری خاص را پیش زمینه‌های تحلیلی این موضوع می‌دانند. نویسندگان دارای ذائقه‌های اجتماعی و سیاسی علل توسعه‌نیافتگی یا توقف علم در ایران را معلول تهاجم اقوام بیگانه و غلبه زور و سلطه سیاسی در ایران و سرانجام رواج روحیه بدبینی و فرهنگ سازگاری با وضع

موجود می‌دانند. در تمام موارد فوق کمتر نوشته‌ای با برخورداری از دستمایه علمی جامعه‌شناختی و تکیه بر مبادی و اصول حاکم در روند دانش‌جویی به رشته تحریر درآمده است.

۲ - آشنایی با ریشه‌های معارف و علوم بشری در معنی اعم و شناخت تجربیات علمی در میان ایرانیان به طور اخص از جمله تلاش‌هایی است که از سوی پاره‌ای از محققان ایرانی و خارجی با انگیزه و نیز شیوه‌های مختلف طی چند دهه اخیر به کار گرفته شده است. باید گفت که سرنوشت

محدود بودن نگاه تاریخی و جامعه‌شناختی به موضوع ساخت دانش و معرفت تاریخی در گذشته مسلمین، نبود نگاه اصلاح‌طلبانه، در بین محققین در زمینه بازشناسی میراث تاریخی و آمیختگی چهل و تعصب با انگیزه‌های پژوهشی در مجموع سبب شده است که موضوع شناخت بنیادهای علم و در گذشته تاریخی کشورهای اسلامی آن گونه که لازم است مورد توجه قرار نگیرد

کشورهای اسلامی آن گونه که لازم است مورد توجه قرار نگیرد.
۳ - تاریخ علم در ایران دوره تمدن اسلامی از فراز و نشیب‌های متعدد و پرحادثه‌ای عبور کرده است. علم در متن جامعه دینی ایرانی پس از گسترش اسلام هم یک هدف غایی برای پیروان این دین بوده است و هم ابزاری برای تقویت مبادی دینی و توسعه اهداف این جهانی تلقی می‌شده است. در نزد پاره‌ای از متفکرین و عالمان دینی جامعیت علم در تمدن

اسلامی برخاسته از نگرش و جهانبینی توحیدی و ناظر بر نوعی جهان‌شناسی وحدت‌نگر بوده که در آن هسته اولیه معرفت را علم به هستی کامل و آنگاه دریافت عوارض و نشانه‌های آن تشکیل می‌داده است. به علاوه علوم و شاخه‌های دیگر دانش مانند مکانیک، فیزیک، شیمی، ریاضی، نجوم و تاریخ در مرحله بعدی درصدد تبیین ثانوی پدیده‌های عالم از نوع طبیعی، ریاضی و اجتماعی بوده‌اند. در بسیاری از موارد تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بر نوع کارکرد و چگونگی دریافت علمی از پدیده‌ها و یا گسترش مرزهای معرفت خاص نیز تاثیرگذار بوده است. آثار انتقال تجربیات علمی و فلسفی سرزمین‌های دیگر از جمله یونان، بابل و هند و نیز بازخوانی نوشته‌های گوناگون ایرانیان قدیم نیز در شکل‌گیری اصول علمی نویسندگان جدید و مسلمان ایرانی بی‌تاثیر نبوده است. می‌توان گفت در قرن‌های اولیه پس از ظهور اسلام تمایل به فراگیری و توسعه دانش به منظور رسیدن به کمال و سعادت فردی و اجتماعی و یا به قصد تاسیس بنیادهای نظری - کاربردی در جامعه بیشتر مورد اهتمام بوده است. علم در الگوی دینی رسالتی تلقی می‌شود که متعلم از طریق آن خود را در ایفای وظایف اعتقادی خشنود می‌یابد. به استناد آموزش‌های قرآنی و احادیث نبوی عموماً عالمان مسلمان فراگیری دانش را به هر طریق و در هر مکانی تحسین می‌کردند.

در این دوران تجزیه روش‌شناختی به گونه‌ای که بعدها در غرب مورد بحث متفکران قرار گرفته است، چندان در فرایند تولید علم تاثیرگذار نبوده است. به دلایل فوق‌عده‌ای روش‌شناسی معرفتی متداول در میان نویسندگان ایرانی را ترکیبی ظریف و سازنده از انواع روش‌های مقبول علمی می‌دانند و تفسیر کسانی را که خواسته‌اند مبادی روش‌شناسی متفکران ایرانی را به انواع خاص مثلاً تاویلی، عقلانی، شهودی یا تجربی

محدود کنند. با اشکالات متعددی در تبیین از موضوع مواجه می‌بینند. معیذاً برای دریافت واقع‌گرایانه از موضوع، می‌توان گفت روش‌های متداول علمی در کار نویسندگان ایرانی از اهمیت و اعتبار متفاوت برخوردار بوده است. این نوع تلقی لزوماً به مفهوم انکار علمی روش‌های دیگر و یا تعصب بر سر برتری شیوه‌ای خاص نیست. در اثبات این موضوع می‌توان اضافه کرد که در کنار اشاعه روش اعتزالی عقل‌گرایی در شناخت از پدیده‌های

طبیعی و اجتماعی، آنچه که به نام روش تجربه‌گرایی یا اعتباردهی به محسوسات بیرونی معروف است هیچ‌گاه در معرض فراموشی قرار نداشته است. به نظر می‌رسد در پاره‌ای از دوران‌ها نوع نگاه تعدادی از نحله‌های مختلف فکری و فلسفی که از متن نظام دینی برخاسته یا خود را در قبال تعهدات ملی و اجتماعی مسئول می‌دانستند از علم و فعالیت‌های مشابه آن عبارت بود از تجربه‌گرایی، مشاهده امور، استفاده از روش‌های دقیق سنجش و بررسی به منظور استخدام نتایج علمی در اقدامات کوچک و بزرگ اجتماعی و سیاسی. پیروان نحله‌های فوق با توجه به سیر حوادث و نوع ضرورت‌های اجتماعی و دستیابی به قرائت خاص از اسلام و آموزه‌های آن در اشکال مختلف به کار تولید علمی و تربیت دانشجو همت می‌گماشتند. به دلایل فوق علوم و معارف بشری بر حسب دیدگاه یا روش مرسوم و پذیرفته شده در نزد دانشمندان زمان ممکن بود از اعتبار و اولویت مختلفی برخوردار باشند. در مجموع قرن سوم و چهارم هجری جامعه ایران شاهد توسعه گرایش‌های مختلف علمی و نقد روش‌شناختی مختلف در بین دانشمندان ایرانی بوده است. تلقی و تمایل معرفتی عالمان مختلف سبب می‌شد که پاره‌ای از علوم و روش‌های علمی عزیز و برخی دیگر کمتر مورد اعتنا قرار گیرند. چنانکه فلسفه و عرفان

در روزگاری در صدر دانش‌های لازم و واجب زمان قرار داشته و با توجه به تغییر در نیازها و ضرورت‌ها در دوره‌های دیگر، چندان رغبت دانشجویان را بر نمی‌انگیخته است. اگر تاریخنگاری در روزگاری مورد استقبال حوزه‌های درس و بحث بوده است، در زمانه دیگر دانشی بی‌هدف و سرگرم‌کننده تلقی می‌شده است. سرنوشت فوق تقریباً برای بسیاری از شاخه‌های معرفت در تمام طول تاریخ اسلام قابل ترسیم است. با همه این احوال جامعه‌شناسی علم در متن تحولات اجتماعی و سیاسی ایران پس از اسلام تاکنون در تحلیل شکاف‌های فوق و نقد چرایی‌های آن فاقد قانونمندی

بحران‌ها، تنش‌ها، تعارضات فرهنگی و نیازهای محسوس اجتماعی انگیزش‌های موثری برای فرهیختگان و نخبگان جامعه در جهت حل و فصل مسائل و جهش یا نوآوری بوده است

نهضت شعوبیه فرآیند تقلاي آن دسته از ایرانیانی است که توانسته‌اند با درک شرایط اجتماعی زمان خود همراه با باورهای درونی به اسلام زمینه‌های قرائت نوینی از آموزه‌های آن و معرفت جاری در زمان را فراهم کنند که در آن تعامل دین و علم، سیاست و اخلاق، ملیت و دین‌گرایی، عام‌گرایی معرفتی و خاص‌گرایی روش‌شناختی در یک بستر منطقی مشهود بوده است

یک نواخت و قابل تعمیم است. در این نوع بررسی محقق خود را با انبوه اطلاعات، گزارش‌ها، تجربیات، روش‌ها و انگیزه‌ها می‌یابد که امکان استخراج چند اصل ثابت و قابل تعمیم درخصوص جامعه‌شناسی علم و معرفت در این کشور را دچار مشکل می‌گرداند.

۴ - تحول علم در اجتماعات در پیوند نزدیک با زمینه‌ها و نیازهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قرار دارد. به عبارت دیگر الگوهای معرفتی و علمی برخاسته در جامعه‌ها هیچگاه در خلأ اجتماعی نتوانسته‌اند امکان ظهور و تحول بیابند. به‌ویژه در حوزه معرفت اجتماعی از نوع تاریخی و سیاسی، بحران‌ها، تنش‌ها، تعارضات فرهنگی و نیازهای محسوس اجتماعی انگیزش‌های موثری برای فرهیختگان و نخبگان جامعه در

جهت حل و فصل مسائل و جهش یا نوآوری بوده است. از این دریچه تاریخ تاسیس و تطور علم در جامعه ما دارای ویژگی‌ها و شاخص‌هایی است که از لحاظ تجربه و منطق تاریخی آن می‌تواند مصداق واقعی این موضوع تلقی شود. جامعه ایران مقاطع تاریخی و دوران‌های ویژه‌ای را از لحاظ سیر تاریخی خود تجربه کرده است. از شکل‌گیری نخستین دولت - شهرهای باستانی تا سقوط حکومت‌های

مستقل ایرانی پس از اسلام و آنگاه تهاجم نظامی - سیاسی مغول‌ها و بالاخره در دوران جدید حیات اجتماعی و سیاسی، که این کشور با انواع گوناگون فشارها و موانع بیرونی مواجه بوده است، رنج‌ها و مرارت‌ها، تحریکات و فراز و نشیب‌های متعددی را در شئون مختلف اخلاقی، فرهنگی و حتی علمی تجربه کرده است. آسیب‌شناسی تاریخی تاخر در پوشش علمی ایران مستلزم شناخت و تحلیل کلیه عواملی است که در قالب‌های مختلف سیاسی و فرهنگی مانع از رسیدن این جامعه به مرحله مقبول از لحاظ مبانی معرفتی و ترقی بوده است. اما متن جامعه هیچگاه خالی از مقاومت‌ها و مبارزات به منظور حفظ هویت تاریخی و فرهنگی نبوده است. از این رو تاریخ ایران شاهد تلاش‌هایی در اشکال مختلف فکری و اجتماعی است که هم بیان‌کننده وضعیت نامطلوب جامعه و هم آرمان‌هایی است که طی آن خروج از شرایط فوق و تحقق وضعیتی بهتر در آن ترسیم شده است. آنچه که در سیمای جامعه ایرانی قابل مشاهده است تعدد جنبش‌ها، نهضت‌ها، نحله‌های فکری و مذهبی است که کیفیت و کمیت فعالیت و تاثیرگذاری آن‌ها به‌ویژه پس از گسترش اسلام تاکنون فصل خاصی را در مطالعه زندگی اجتماعی مردم ما به خود اختصاص داده است. شاید بتوان گفت دامنه تاثیرات

متعدد سلطه اقوام بیگانه و تجربه‌های اجتماعی مختلف، به‌گونه‌ای است که پیدایش و توسعه اشکال گوناگون از نهضت‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را موجه می‌سازد. بدین جهت محقق جامعه‌شناسی علم در این کشور خود را در عرصه‌ای مواجه می‌بیند که در آن تعامل شناخت دینی و علمی با نیازهای سیاسی و اجتماعی به‌گونه‌ای آشکار، کار بررسی ساختار جامعه را از طریق آنچه که در جامعه‌شناسی متاخر تحت عنوان قواعد هنجار اجتماعی علم نام‌گذاری شده است ممکن می‌کند. اجتماعی بودن علم در ایران بازتاب نگرشی است که برای تولد و توسعه مکاتب و جریان‌های عقلی، معرفتی، دینی و اخلاقی، مقتضیات بیرونی و محیطی را ضروری می‌بیند. از این رو منطقی است که شعوبیه

عنوان نهضتی شود که در برابر انکار تاریخی عرب‌ها با تکیه بر اصل تساوی نژاد و اقوام و ملیت‌ها و با نفی شعار برتری عرب بر عجم تلاش در بازگرداندن هویت تاریخی و ملی و انسانی جامعه ایرانی را داشته است. محصور کردن نهضت شعوبیه به تعدادی مقاومت یا مقسابله سسیاسی و فرهنگی نشانه فقدان شناخت جایگاه حقیقی اجتماعی و کارکرد تاریخی آنان است. نهضت شعوبیه فرآیند تقلای آن دسته از ایرانیانی است که توانسته‌اند با درک

شرایط اجتماعی زمان خود همراه با باورهای درونی به اسلام زمینه‌های قرائت نوینی از آموزه‌های آن و معرفت جاری در زمان را فراهم کنند که در آن تعامل دین و علم، سیاست و اخلاق، ملیت و دین‌گرایی، عام‌گرایی معرفتی و خاص‌گرایی روش‌شناختی در یک بستر منطقی مشهود بوده است. شاید بتوان با استفاده از الگوی جامعه‌شناسی علم، جایگاه و کارکرد بسیاری دیگر از نهضت‌ها یا نحله‌های معرفتی - اجتماعی در جامعه ایران را به سیاق فوق مورد بررسی قرار داد. این سؤال مطرح است که بازشناسی عناصر تاریخی گذشته تاریخی کشور با کدام دریافت علمی می‌تواند به کار امروزیان آید. به نظر می‌رسد مبانی علم امروز در جامعه ما و زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی رشد و توسعه آن با حفظ تفاوت‌های عصری با مسائل و مشکلاتی در بومی شدن و رشد درونزای خود مواجه است که قرن‌ها پیش میراث‌گذاران علمی و فرهنگی این سرزمین با آن رو به رو بوده‌اند. مهم تحلیل این شرایط و عبرت گرفتن از حوادث است. در این صورت راه برای بازاندیشی در شیوه‌ها و روش‌های پایدار علمی و عقلانی و توسعه معنویت دینی هموار می‌شود.

